

# مبانی و فلسفه‌ی خاتمیت پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اکرم نامور



## چکیده

می‌دانیم که دین الهی با بعثت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پایان رسید. یعنی پس از ظهور پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد و آن حضرت خاتم النبیین است. این مسأله یکی از مهم‌ترین آموزه‌های اسلامی است که آیات و روایات زیادی بر آن دلالت می‌کند. این مسأله ابعاد مختلفی دارد و با موضوعات متعددی در ارتباط است. ما در این نوشتار قصد آن را نداریم که تمام جوانب این مسأله را مورد بحث قرار دهیم، بلکه هدف اصلی این است که ضمن نقد و بررسی برخی از دیدگاه‌ها در باب خاتمیت، با استفاده از معارف دینی و سخنان بزرگان دین، ختم نبوت را تبیین نماییم.

**واژگان کلیدی:** دین، نبوت، خاتمیت، فلسفه‌ی ختم نبوت، مبانی خاتمیت.

## درآمد

همه‌ی مسلمانان بر این عقیده‌اند که با وفات پیامبر اسلام ﷺ پرونده‌ی ارسال رسل و انزال کتب و سلسله‌ی نبوت ختم گردید و در نتیجه، درهای ویژه‌ی آسمانی، که بر روی زمینیان گشوده بود، بسته شد و مطمئناً در آسمان نبوت، خورشید دیگری طلوع نخواهد کرد و بدین روی، زمینیان برای همیشه از فیض حضور انبیا ﷺ در میانشان محروم می‌شوند. از این پس باید بر سر سفره‌ی تعالیم آنان بنشینند و در مدرسه‌ی به میراث مانده از آن بزرگواران به تعلم بپردازند و از آن مدرسه آنچه را لازم دارند، بیاموزند. به یقین، مسأله آن قدر مهم است که انسان اندیشمند را به تأمل در معنا و لوازم و اسرار ختم نبوت وادارد و صد البته بر ما، که پیروان مکتب پیامبر خاتم ﷺ هستیم، این تأمل ضرورت مضاعف می‌یابد. پرسش‌هایی که از اندیشه‌ی ختم نبوت سرچشمه می‌گیرد، متعدد است. ما در این نوشتار، به مهم‌ترین آنها می‌پردازیم:

خاتم بودن پیامبر گرامی اسلام ﷺ یک دعوی درون دینی است یا بیرون دینی؟ یعنی آیا ادعای ختم نبوت را از مایه‌ها و داده‌ها درونی دین و از تحلیل فرمایش‌ها و آموزش‌های آن حضرت دریافته‌ایم یا این که ویژگی‌های این بزرگوار، حتی بدون اطلاع از دعوی ختمیت، خاتمیت آن حضرت را نشان می‌دهند؟ چرا وقتی نبوت به پیامبر اکرم ﷺ رسید، ختم گردید؟ در شخصیت یا در محتوای پیام آن حضرت و یا حتی در شرایط و دوران او چه خصوصیاتی نهفته بود که اقتضا می‌کرد پس از آن حضرت، پیامبری با شریعت جدیدی ظهور نکند و سلسله‌ی انبیا به همان جا ختم شود؟

حقیقت این است که چیزی که بتواند خاتمیت پیامبر ﷺ را تنها از منظر برون دینی و با استفاده از این داده‌ها به اثبات برساند در دست نیست. از این رو، اگر خود پیامبر ﷺ اظهار نمی‌داشتند که من آخرین پیامبرم و نیز اگر نبود بیان قرآن در خاتمیت ایشان، ما نمی‌توانستیم این حقیقت را دریابیم. از این رو، بیشتر

سخنانی که در تحلیل خاتمیت گفته شده یا می‌شود از جنس تبیین واقعه پس از وقوع است؛ یعنی چون از پیش پذیرفته‌ایم که دیگر پیامبری از سلسله‌ی انبیاء علیهم‌السلام به ظهور نخواهد رسید و نبوت ختم شده است، به تحلیل و تبیین این واقعه‌ی بزرگ می‌پردازیم تا شاید پرده‌هایی از اسرار ختم نبوت برداریم. از آن جا که این مسأله از نظر عقل - به معنای دقیق کلمه - برهانی و استدلالی نیست، متفکران نیز تلاش کرده‌اند به جای آوردن برهان، در صدد معقول نشان دادن این مسأله بر آیند و البته ممکن است این معقول سازی‌ها هم قابل مناقشه باشد و همین است سرّ این که متفکران در تبیین این مسأله، هر کدام، به راهی رفته‌اند. در عین حال، سعی و تلاش متفکرانی که چشم خود را به گوشه‌ای از اسرار ختم نبوت گشوده‌اند مشکور است، ولی آیا عقل فراتر از این حد مجال رفتن دارد؟ (مصباحی، ۱۳۸۰، ۱۵۱).

### پیشینه‌ی بحث

مسأله‌ی خاتمیت از ضروریات دین اسلام بوده و مورد اعتقاد همه‌ی مسلمانان است. در عین حال، بحث در باب فلسفه‌ی خاتمیت و علت و چرایی پایان پیامبری سابقه‌ی چندان طولانی، در نزد اندیشمندان مسلمان، ندارد. گو اینکه در لابلا‌ی کتاب‌ها و آثار عرفانی اشاراتی به راز خاتمیت دیده می‌شود؛ اما در هیچ یک از کتاب‌های کلامی و اعتقادی پیشینیان اثری از این بحث وجود ندارد.

به نظر می‌رسد که در میان اندیشمندان مسلمان نخستین کسی که در این باب اندیشه کرده و این مسأله را به عنوان موضوعی برای تفکر و تأمل در میان نهاد، اقبال لاهوری بوده است. پس از وی نیز این مسأله در میان متفکران ایرانی و غیر ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. در ایران کسانی همچون دکتر علی شریعتی و شهید مطهری از پیشگامان در این بحث هستند که هر دو نیز تا اندازه‌ای متأثر از اندیشه‌های اقبال لاهوری بودند. هم اکنون نیز این موضوع یکی از مسائل مهم اندیشه‌ی دینی است که لازم است بکوشیم تا تبیینی معقول و

مستند و هماهنگ با سایر ابعاد اسلام از آن ارائه دهیم.

به هر حال، اصل سخن در این است که چه عواملی باعث جاودانگی و کمال اسلام شده است؟ به عبارت دیگر، علت تجدد شرایع پیشین و برانگیخته شدن پیامبران متعدد از سوی خداوند چه بود و چگونه شد که در دوران اسلامی و پس از بعثت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن علل رخت بر بسته، سلسله‌ی رسالت پایان پذیرفت؟ پیام پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یا شخصیت او دارای چه ویژگی‌ها و عناصر ممتازی بوده و هستند که خاتمیت و کمال دین را تضمین کرده، چراغ هدایت آن را تا ابد پر فروغ نگه داشته است؟ آیا اعلام پایان پیامبری خود نشانه‌ای برای بی‌نیازی بشر جدید از وحی و پیام الهی نیست؟ (شریفی، ۱۳۸۴، ۱۷). در این باره پاسخ‌های متعددی مطرح شده است که در اینجا ما سعی خواهیم کرد تا با تکیه بر مبانی اسلامی برخی از زوایای این بحث را تبیین کنیم.

### مبانی خاتمیت

در بحث از فلسفه‌ی خاتمیت باید به بررسی چند موضوع پرداخت:

#### اسلام، روح دعوت انبیا

از قرآن کریم استفاده می‌شود که جریان نبوت، جریان واحدی است، هم از این جهت که همه‌ی انبیا از طرف خدای واحد مبعوث شده‌اند و هم از این نظر که اساس دعوت انبیا واحد است. محتوای نبوت، که دین نامیده می‌شود، مبتنی بر این اصل است که باید خدای یگانه را پرستید و از او اطاعت کرد و یا به عبارت دیگر در پیشگاه خدای یگانه تسلیم مطلق و بی‌قید و شرط بود.

با توجه به این مطلب، می‌توانیم بگوییم که اساس همه‌ی ادیان آسمانی یک چیز است و آن تسلیم بودن در برابر خداست. به دیگر سخن، می‌توان گفت که همه‌ی ادیان آسمانی یک دین هستند و آن «اسلام» است. البته این مطلب به این معنی نیست که در محتوای وحی نسبت به همه انبیا در جمیع زمان‌ها و مکان‌ها یا

اقوام مختلف هیچ تفاوتی وجود ندارد، بلکه ممکن است پاره‌ای از جزئیات احکام در زمان‌ها یا مکان‌ها یا اقوام مختلف تفاوت داشته باشد، ولی اساس همه‌ی آنها یک چیز است و آن پرستش خدای یگانه و اطاعت از دستورات اوست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» (آل عمران، ۱۹-۲۰)، هر آینه دین در نزد خدا اسلام است؛ اهل کتاب اختلاف نکردند مگر پس از حصول علم و از روی سلطه جویی بر یکدیگر؛ آنان که به آیات خدا کافر شوند [بدانند] او به زودی به حساب‌ها خواهد رسید؛ اگر با تو به بحث بنشینند بگوی: من و پیروانم خود را تسلیم خدا کردیم؛ به اهل کتاب و مشرکان بگو: آیا شما هم تسلیم شده‌اید پس هدایت یافته‌اند و اگر رویگردان شده‌اند، بر تو تبلیغ است و بس، و خدا نسبت به بندگان بیناست.

پس حقیقت اسلام همان پذیرش فرمان خداست. ولی این سؤال که «آیا فرمان‌های او همیشه یکنواخت است و یا تفاوت می‌کند؟»، مسأله‌ی دیگری است. حتی در یک دین هم ممکن است احکام خدا در یک زمان با زمان دیگر تفاوت کند. در دین اسلام هم ابتدا مسلمان‌ها به طرف بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، اسلام همین بود. وقتی خداوند فرمود به سوی کعبه نماز بخوانید و مقتضای اسلام پذیرش دستور ثانوی بود. اگر در ادیان سابق هم چنین چیزهایی بوده؛ یعنی در دینی چیزی حلال بوده و در دین دیگری حرام، این همچون نسخی است که در یک دین واقع می‌شود. بنابراین می‌توانیم بگوییم که روح دعوت همه‌ی انبیا همین تسلیم شدن در مقابل خداست (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ۲۱۶). این همان چیزی است که فطرت انسانی آن را اقتضا می‌کند؛ یعنی مقتضای فطرت انسانی این است که از روی اختیار در مقابل خدای متعال تسلیم شود و دین، غیر از این نیست: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ

عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (روم، ۳۰)، روی خویش بی هیچ انحرافی به سوی دین بدار، فطرت الهی که مردم را بر آن سرشته است، آفرینش خدا را تبدیلی نیست، این است دین استوار.

### پیامبران و اختلاف در شریعت‌ها

گفتیم که انبیا مردم را به یک دین دعوت می‌کردند، که آن هم اسلام بوده است. حال می‌گوییم که انبیا علاوه بر دین اسلام، که مشترک بین همه‌ی آنها بوده است، هر یک دارای شریعت و منهج خاص بوده است. شریعت به معنی راه راست است. البته از نظر قرآن راه و طریقی است که منشأ آن وحی بوده است. شریعت ابراهیم علیه السلام متناسب با مقتضیات زمان بعثت او بوده است، و به همین ترتیب شرایع دیگر انبیا هر یک متناسب با اوضاع و احوال زمانشان بوده است: «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ» (مائده)؛ و برای هر یک از شما (امت‌ها) شریعت و طریقه‌ی روشنی قرار دادیم.

«لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ» (حج، ۳۴).

برای هر امتی عباداتی قرار دادیم تا آن عبادات را انجام دهند، پس آنها نباید در این مورد با تو نزاع کنند؛ (مردم را) به سوی پروردگارت دعوت کن که تو بر هدایت مستقیم قرار داری.

آیه‌ی فوق پاسخی است به بهانه‌جویی‌های مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، چرا که مشرکان وقتی با احکام و عبادات اسلامی مواجه می‌شدند، به بهانه‌ی آنکه در ادیان گذشته نبوده است، درباره‌ی آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله به نزاع بر می‌خاستند و می‌گفتند اگر این عبادات و احکام از جانب خداست، پس چرا در شرایع سابق نبوده است. خداوند در پاسخ به آنها می‌گوید که هر امتی شریعت خاص به خود را دارد که، در واقع متناسب با مقتضیات زمان خویش بوده و کامل‌تر از شرایع سابق است. آیه‌ی زیر نیز در خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله به پیروانش دستور می‌دهد

تا فقط از شریعت محمدی ﷺ پیروی کنند، نه از هوی و هوس‌های خود یا سایر شرایع.

«ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»  
(جاثیه، ۱۸).

سپس (ای پیامبر) تو را بر شریعت خاصی از امر دین قرار دادیم، از آن پیروی کن نه از هوی و هوس کسانی که علم ندارند.

اختلاف دین با شریعت در این است که دین هیچ‌گاه منسوخ نمی‌شود، ولی شریعت با آمدن پیامبر دیگری که صاحب شریعت جدیدی است، دگرگون می‌شود و دیگر قابل اجرا نیست. در شریعت جدیدی که می‌آید برخی از احکام گذشته تأیید می‌شود و برخی دیگر نسخ می‌گردد. چنان‌که قرآن کریم از زبان عیسی علیه السلام نقل می‌کند که وی بعضی از احکام تورات را تصدیق و برخی دیگر را منسوخ کرد.

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُمْكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا» (آل عمران، ۵۰).

و تصدیق می‌کنم آنچه در تورات بوده است و حلال می‌کنم برخی از چیزهایی را که بر شما حرام کرده است؛ و نشانه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام؛ پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

خلاصه، همه‌ی انبیا دارای یک دین بوده‌اند؛ ولی با شرایع گوناگون، که کامل‌ترین آنها شریعت محمدی صلی الله علیه و آله است، و تمام مزایای شریعت‌های سابق را دارد، چنان‌که قرآن کریم می‌گوید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری، ۱۳)؛ برای شما از دین همان را تشریح نمود که به نوح سفارش کرد و آنچه ما بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم، این بود که دین را به پا دارید و در آن تفرقه نکنید.

طبق این آیه مشترکات بسیاری میان شریعت‌های انبیا بوده است. به طور

نمونه، نماز از جمله مناسکی است که در همه‌ی ادیان سابقه داشته است (نصری، ۱۳۷۶، ۲۳۱).

## علل تجدید رسالت انبیا

چرا پیامبران علیهم‌السلام یکی پس از دیگری مبعوث می‌شدند؟ آیا ممکن نبود که در طول تاریخ تنها یک پیامبر برگزیده می‌شد و تعالیم الهی را به مردم ابلاغ می‌کرد؟ از آنجا که نیاز به تجدید شرایع و آمدن پیامبر جدید، علل متعددی دارد، نمی‌توان فقط یک عامل را برای تجدید رسالت برشمرد. در ادامه مهم‌ترین این عوامل را مورد تحلیل قرار می‌دهیم

### ۱) تحریف

یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید، تحریف و تبدیل‌هایی است که در تعلیمات و کتاب‌های مقدس پیامبران علیهم‌السلام رخ می‌داده است و به همین جهت آن کتاب‌ها و تعلیمات، صلاحیت خود را برای هدایت مردم از دست می‌داده‌اند.

بشر قدیم به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبود. معمولاً کتب آسمانی مورد تحریف و تبدیل قرار می‌گرفت و یا به کلی از بین می‌رفت. از این رو، لازم می‌شد که این پیام تجدید شود (مطهری، ۱۳۸۵، ۱۸۴).

بنابراین یکی از دلایل تجدید پیامبران و شرایع جدید، از بین رفتن محتوای ادیان پیشین و تحریف کتاب‌های آسمانی است؛ در حالی که این مسأله در مورد خاتمیت صدق نمی‌کند؛ چرا که خداوند خود وعده‌ی محفوظ ماندن قرآن از تحریف و تغییر را داده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر، ۹). علاوه بر این، نزول قرآن زمانی صورت گرفت که بشر دوره‌ی کودکی را طی کرده بود و می‌توانست کتاب آسمانی را از تحریف حفظ کند؛ از این رو



مسلمانان، از همان بدو نزول قرآن، به حفظ و نگهداری قرآن اهتمام ویژه‌ای نشان دادند، به گونه‌ای که امکان هرگونه تحریف و تغییری از بین می‌رفت. به همین دلیل، علت عمده‌ی تجدید پیام و ظهور پیامبر جدید منتفی شده و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین، موجود می‌شود.

بنابراین، آیه‌ی فوق به منتفی شدن مهم‌ترین علت تجدید نبوت و رسالت از تاریخ نزول قرآن به بعد اشاره می‌کند و در حقیقت، تحقق یکی از ارکان ختم نبوت، یعنی بلوغ اجتماعی بشر، را اعلام می‌دارد. پس از آنکه تحریف در ادیان راه پیدا می‌کرد، خداوند پیامبرانی را می‌فرستاد تا آیین الهی را احیا کرده، مردم را به سوی آیین خود فرا خوانند. قرآن یکی از عوامل ارسال رسل را اختلاف مردم در تعالیم الهی می‌داند. یعنی پس از آنکه عده‌ای، از روی سرکشی، به تحریف کتاب الهی می‌پرداختند و موجب اختلاف میان مردم می‌شدند، خداوند پیامبری را برانگیخت تا رفع اختلاف کرده، مردم را با آیین حق، به دور از تحریف‌ها، آشنا سازند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ» (بقره، ۲۱۳)؛ مردم (در ابتدا) یک گروه بودند، سپس در میان آنها اختلاف به وجود آمد، پس خداوند پیامبرانی برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انداز کنند و بر آنها کتاب را به حق نازل نمود تا میان مردم در آنچه اختلاف کرده بودند حکم کند و در آن (کتاب) فقط عده‌ای پس از دریافت نشانه‌های روشن، به خاطر انحراف و ستمگری اختلاف کردند، سپس خداوند آنها را که ایمان آورده بودند به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خود هدایت کرد.

طبق آیه‌ی فوق، انسان‌ها در آغاز تاریخ، زندگی ساده و به دور از اختلاف داشتند، زیرا بر اساس فطرت الهی خویش زندگی می‌کردند و عواملی که موجب اختلاف آنها شود، وجود نداشت. پس از این دوران ساده زیستی و توأم با

آرامش، میان مردم اختلاف پیدا شد. در این هنگام پیامبران علیهم السلام بر انگیزته شدند تا مردم را با بشارت‌ها و انذارهای خود به سوی خدا دعوت کنند. در این میان برخی از افراد تعالیم الهی را پذیرفته، عده‌ای دیگر به خاطر انحراف‌هایشان آیین الهی را تحریف کرده، در آیین حق ایجاد اختلاف می‌کردند. در این هنگام عنایت الهی شامل حال انسان‌ها شده و با ارسال پیامبری دیگر، مردم را با تحریف‌ها آشنا می‌ساختند و دین را بر آنها عرضه می‌کردند. (نصری، ۱۳۷۸، ۹۸).

## ۲) نقص

دومین عاملی که موجب تجدید نبوت‌ها بود، مسأله‌ی تکامل نوع بشر و توجه به مقتضیات زمان است. انسان‌ها در هر دوره‌ای از حیات خود نیازهای جدید پیدا می‌کرد که لازم بود تا پیام جدیدی به وسیله‌ی پیامبر تشریحی ارائه شود. هر یک از پیامبران تشریحی می‌خواستند تا نوع انسانی را یک پله از نردبان تکامل بالاتر ببرند. برای این منظور باید یک سلسله تعالیم خاص که متناسب با آن مرحله باشد ارائه شود. در مرحله‌ی بعد، عمر برخی از این قوانین و احکام به سر آمده، نیاز به یک سلسله احکام دیگر پیدا می‌شد. برای مثال، اگر یهود روز شنبه را تعطیل رسمی خود می‌دانست، حضرت عیسی علیه السلام، برای مبارزه با تحریفاتی که در شریعت حضرت موسی علیه السلام پیش آمده بود، روز یکشنبه را به عنوان تعطیل جایگزین آن ساخت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم، برای مبارزه با تحریفات آیین مسیح، روز جمعه را به عنوان تعطیل مذهبی اعلام کرد. همچنین در آیین یهود «بیت المقدس» قبله بود و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمانان پس از هجرت مدت شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌خواندند، ولی بعد از آن حکم مزبور نسخ شد و قبله به سمت «کعبه» تغییر یافت. قرآن کریم، با اشاره به این نکته که برخی از احکام الهی به خاطر ضرورت‌های حیاتی نسخ شده و احکام دیگر جایگزین آن می‌شود، چنین می‌گوید: «مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَاتٍ بَخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَمْ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره، ۱۰۶)؛ ما هیچ حکمی را نسخ

نمی‌کنیم و یا نسخ آن را به تأخیر نمی‌اندازیم، مگر آنکه بهتر از آن یا همانند آن را جانشین آن می‌سازیم، آیا نمی‌دانی که خداوند بر هر چیزی تواناست؟ بنابراین با وجود تعالیم مشترکی که انبیای تشریحی داشته‌اند، هر یک از آنها یک سلسله احکام و قوانین گذشته را نسخ کرده، یک سلسله تعالیم جدید را ارائه می‌دادند تا نوع بشریت یک پله از نردبان تکامل بالاتر رود. در واقع آنها می‌خواستند که بشریت را از کلاسی به کلاس بالاتر برده، او را برای دریافت همه‌ی تعالیمی که موجب تکامل بشریت در طول تاریخ می‌شود - آن هم در زمان پیامبر خاتم صلوات الله علیه - آماده سازند.

شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

در دوره‌های پیش، بشریت به واسطه‌ی عدم بلوغ و رشد کافی قادر نبود که یک نقشه‌ی جامع کلی برای مسیر خود دریافت کند و با راهنمایی آن نقشه، راه خویش را ادامه دهد. لازم بود مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمایی شود و راهنمایی همیشه او را همراهی کنند، ولی مقارن با دوره‌ی رسالت ختمیه و از آن به بعد این توانایی که نقشه‌ی کلی دریافت کند، برای بشر پیدا شده است و برنامه‌ی دریافت راهنمایی‌های منزل به منزل و مرحله به مرحله متوقف گشت. علت تجدید شریعت‌ها علاوه بر علت پیشین - نابودی یا وقوع تحریف در کتب آسمانی - این بود که بشر قادر نبود برنامه‌ی کلی و طرح جامع خود را دریافت نماید. با پیدایش این امکان و این استعداد، طرح کلی و جامع در اختیار بشر قرار گرفت و این علت تجدید نبوت‌ها و شرایع نیز منتفی گشت. علمای امت اسلام متخصصانی هستند که با استفاده از نقشه‌ی کلی راهنمایی که اسلام به دست می‌دهد و با تدوین و تنظیم آیین نامه‌ها و تاکتیک‌های موقت، راه را می‌نمایاند (مطهری، ۱۳۸۴، ۱۸۴).

### ۳) نیاز به تفسیر

پیامبران صلوات الله علیهم، در مجموع، دو وظیفه انجام می‌داده‌اند؛ یکی این که از جانب خدا

برای بشر قانون و دستورالعمل می آوردند و دوم این که مردم را به اطاعت از خدا و عمل به دستورات و قوانین الهی آن عصر دعوت می کرده اند. استاد مطهری میان نبوت تبلیغی و نبوت تشریحی تفکیک قائل شده و پیامبران را به پیامبران صاحب شریعت و پیامبران مبلغ شرایع انبیای گذشته تقسیم می کند. غالب پیامبران، بلکه اکثریت قریب به اتفاق آنها، پیامبران تبلیغی بوده اند، نه تشریحی. اسلام، که ختم نبوت را اعلام می کند، نه تنها به نبوت تشریحی خاتمه داده است، بلکه به نبوت تبلیغی نیز پایان داده است. حال سخن بر سر این است که، بر فرض پذیرفتیم که اسلام به واسطه ی کمال، کلیت و جامعیتش به نبوت تشریحی پایان داده است، پایان یافتن نبوت تبلیغی را با چه حساب و فلسفه ای می توان توجیه کرد؟

استاد مطهری در پاسخ این سؤال می فرماید:

حقیقت این است که وظیفه ی اصلی نبوت و هدایت وحی، همان وظیفه ی اول است، اما تبلیغ و تعلیم و دعوت، یک وظیفه نیمه بشری و نیمه الهی است... ولی عالی ترین مظاهر و مراتب هدایت است. وحی رهنمودهایی دارد که از دسترس حس و خیال و عقل و علم و فلسفه بیرون است و چیزی از این ها جانشین آن نمی شود؛ ولی وحی که چنین خاصیتی دارد، وحی تشریحی است، نه تبلیغی. تا زمانی بشر نیازمند به وحی تبلیغی است که درجه ی عقل و علم و تمدن به پایه ای نرسیده است که خود بتواند عهده دار دعوت و تعلیم و تبلیغ و اجتهاد در امر دین خود بشود. ظهور علم و عقل، و به عبارت دیگر، رشد و بلوغ انسانیت، خود به خود به وحی تبلیغی خاتمه می دهد و علما جانشین چنان انبیا می گردند... در عهد قرآن وظیفه ی تعلیم و حفظ آیات آسمانی به علما منتقل شده و علما از این نظر جانشین انبیا می شوند (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۷۴).

بنابراین ادیان گذشته نمی توانستند کامل ترین دین ممکن باشند. باید زمان می گذشت و قوای روحی و فکری و مادی و معنوی بشر به فعلیت می رسید و ظرفیت او افزایش می یافت تا نوبت به دین خاتم برسد و در این حال کامل ترین طرح هدایت به دست بشر داده شود. همان طور که دین خاتم کامل ترین دین

است، پیامبر آن هم باید کسی باشد که همه‌ی مراتب سیر و شهود را طی کرده باشد و به همه‌ی معارف الهی ممکن برای بشر دست یافته باشد. عارفان مسلمان در این باره می‌گویند: «الختام من ختم المراتب كلها»؛ یعنی پیامبر خاتم کسی است که همه‌ی مراتب معرفتی و کمالی را طی کرده باشد و راه نرفته‌ای را باقی نگذاشته باشد (صادق، ۱۳۸۲، ۲۳۱).

#### ۴) امامت

یکی از عوامل ختم نبوت مسأله‌ی امامت است. امام علیه السلام جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و رهبری امت را برعهده دارد. دینی که بناست با بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ختمیت برسد نیاز به وجود امامانی دارد که وجودشان موجب اکمال دین شود. امام از یک سو به تبیین احکام الهی می‌پردازد و از سوی دیگر نشان می‌دهد که ارتباط با عالم غیب بر اثر ختم نبوت قطع نمی‌شود. امام با برخورداری از مقام والای ولایت تکوینی، حلقه‌ی واسط میان حق و خلق است و با قدرت معنوی خود در جان‌ها نفوذ می‌کند. امام دارای مقاماتی است که عبارتند از:

**الف - رهبری:** همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران حیات خود زمامداری جامعه را برعهده داشت، امام نیز رهبری امت را برعهده دارد.

**ب - مرجعیت دینی:** پیامبر صلی الله علیه و آله هم آورنده‌ی وحی بود و هم مبلغ و مفسر آن. با ختم نبوت، وحی انقطاع پیدا می‌کند، اما امام به تفسیر و تبیین وحی می‌پردازد. امام به عنوان فردی که از علم الهی برخوردار است با تبیین احکام الهی نیازهای انسان‌ها را برطرف می‌سازد. با امامان علیهم السلام مجموعه‌ی گران‌بهایی به نام «سنت علوی» به عنوان منبع دین به بشریت عرضه شد. امامان علیهم السلام اختلافاتی را که در مورد برخی احکام اسلامی پس از پیامبر به وجود آمد رفع کردند و فروعاتی از احکام را که پیامبر صلی الله علیه و آله بیان ننموده بیان کردند. همچنین با تحریفاتی که با جعل احادیث گوناگون پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمد مبارزه کردند و معارف نبوی را از دستبرد جاعلان حدیث در امان نگاه داشتند.

ج - ولایت: مقام دیگری که امام دارد مقام ولایت است. شیعه، امام را از نظر کمال دارای برترین مرتبه می‌داند. امام انسان کامل است و بر دل‌ها و جان‌ها تسلط دارد. به بیان دیگر امام دارای ولایت تکوینی است و قدرت تأثیر بر عالم را دارد. مقام ولایت نشان‌گر آن است که ارتباط انسان پس از خاتمیت با عالم غیب قطع نمی‌شود (نصری، ۱۳۷۸، ۹۹).

### ۵) اجتهاد

اجتهاد به معنای استنباط احکام الهی از منابع دین یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل است. در دوره‌ی خاتمیت، عالمان دین با رجوع به این منابع می‌توانند پاسخ‌گوی نیازهای بشر باشند. در مواردی که مسائلی به صورت نص در کتاب الهی نیامده است، و یا بشر بر اثر تحول زمان و مقتضیات زمان نیازهایی پیدا می‌کند، فقیه با رجوع به منابع دین به استنباط احکام جدید می‌پردازد.

اجتهاد در دوره‌ی خاتمیت در تبیین و تفسیر دین نقش مهمی دارد، چراکه گستردگی و عمق مفاهیم دین به گونه‌ای است که می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای هر عصر و زمانی باشد و این رسالت عالمان دین است که چه در عرصه‌ی اصول و چه در قلمرو فروع دین به تلاش‌های گسترده مبادرت ورزند تا دین را متناسب با نیازهای مختلف بشری عرضه کنند و پاسخ‌گوی همه‌ی خواسته‌های بشر در طول تاریخ باشد (نصری، ۱۳۷۸، ۱۰۰).

بنا به گفته‌ی شهید مطهری، مفهوم «اجتهاد» در فلسفه‌ی ختم نبوت، نقش مهمی را ایفا می‌کند. علمای امت در دوران خاتمیت که عصر علم است، قادرند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان، آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط نمایند و بدین ترتیب بسیاری از وظایفی را که پیامبران تبلیغی و قسمتی از وظایف پیامبران تشریحی را (بدون آن که خود مُشرع باشند) با عمل «اجتهاد» و با وظیفه‌ی خاص رهبری امت انجام دهند. از این رو، در عین حال که نیاز بشر به

تعلیمات الهی و تبلیغاتی که از راه وحی رسیده، همواره باقی است، نیاز به تجدید نبوت و آمدن کتاب آسمانی و پیامبر جدید برای همیشه منتفی شده و «پیامبری» پایان یافته است (مطهری، ۱۳۸۵، ۱۸۵).

از نظر شهید مطهری، پیامبر خاتم کسی است که جمیع مراتب را طی کرده است و دیگر مرحله‌ی طی نشدنی یا طی نشده از نظر او و از نظر کار او وجود ندارد؛ «الخاتم من ختم المراتب بأسرها». از این رو، چیزهایی که از طریق وحی و الهام باید به بشر القا بشود، ابلاغ شده است و دیگر راه نرفته و سخن نگفته‌ی دیگری باقی نمانده است. بنابراین، وقتی که تمام مراحل که در این قسمت هست به پایان رسید، خواه ناخواه نبوت هم ختم می‌شود. ایشان در توضیح این مطلب می‌نویسد:

مسائلی که بشر از طریق وحی و الهام باید آنها را کشف کند و از این طریق باید به بشر الهام بشود نامتناهی نیست، محدود است و متناهی؛ وقتی آنچه که در ظرفیت و استعداد بشر هست بیان شد، مطلب ختم می‌شود (مطهری، ۱۳۸۱، ۵۹).

ایشان خاتمیت و جاودانگی اسلام را بر فطری بودن دین متکی می‌کنند، چرا که اگر معارف و آموزه‌های اسلامی فطری یا مبتنی بر فطرت باشد، تغییر ناپذیر و جاویدان خواهد ماند.

رمز دیگر خاتمیت و جاودانی بودن این دین، که آن نیز از هماهنگی با قوانین فطری سرچشمه می‌گیرد، این است که برای احتیاجات ثابت و دائم بشر قوانین ثابت و لایتغیری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیروی وضع متغیری را پیش بینی کرده است (مطهری، ۱۳۷۵، ۱۹۱).

شهید مطهری این نکات را به تفصیل توضیح داده و بر پایه‌ی این تبیین، از جاودانگی اسلام، تفسیری را ترتیب داده که بر چهار رکن استوار است:

**الف - انسان و اجتماع:** انسان هم دارای جنبه‌های ثابت و هم دارای جنبه‌های متغیروی است؛ به همین دلیل باید از یک نظر از اصول ثابت پیروی کند و

در بخش‌هایی هم از اوضاع متغیّر تبعیت نماید.

ب - وضع خاص قانونگذاری اسلام: اسلام اصول ثابتی دارد و فروع متغیّری که ناشی از همین اصول ثابت است؛ یعنی، به موازات انسان، اسلام قوانین ثابت و متغیر دارد.

ج - علم و اجتهاد: وقتی که عالم، با روح اسلام آشنا شد و اهداف و وسیله‌ها را هم شناخت و توانست فروع را به اصول برگرداند، وظیفه‌ی واقعی خود را انجام داده است.

د - استعداد پایان ناپذیر کتاب و سنت: دین مانند طبیعت است که تفسیر آن پایان ناپذیر است، و در هر زمان بشر موظف است روی آن تفکر و تدبیر کند تا بهره ببرد (مطهری، ۱۳۸۱، ۱۲۲-۱۳۴).

## ۶) تغییر نیازها

وضعیت زندگی انسان در دوره‌ها و سرزمین‌های گوناگون، یکسان نبوده است. گوناگونی وضعیت‌ها، به ویژه، پیچیده‌تر شدن تدریجی زندگی و ارتباطات اجتماعی می‌تواند در کم و کیف احکام و قوانین اجتماعی دین تأثیرگذار باشد، و روشن است که اگر پیامبران علیهم‌السلام قوانین پیچیده امروز را هزاران سال قبل برای مردم تبیین می‌کردند، مرتکب کار بیهوده و لغوی شده بودند. علاوه بر آن حفظ و تطبیق آنها بر موارد خاص، در زمان‌های بعد، بسیار دشوار می‌شد (فتحعلی، ۱۳۸۱، ۱۳۴؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ۲۷۹).

از بعد فردی نیز مسأله از همین قرار است. انسان‌های معاصر، نسبت به انسان‌های ابتدایی، نیازهای معرفتی و معنوی پیچیده‌تری دارند. سؤال‌ها و نیازهای فردی امروز، با سؤال‌ها و نیازهای فردی انسان بیست قرن پیش بسیار تفاوت دارد. در این فرایند تغییر نیازها، به طور طبیعی مواردی پیش می‌آید که دین پیشین پاسخ‌گو نیست و نیاز به تجدید نبوت می‌افتد. این مسأله با کمال و نقص دین مرتبط می‌شود و نقش علت را برای آن ایفا می‌کند. یعنی هر چه نیازها



پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر باشد، به دین کامل‌تر و پیشرفته‌تری نیاز می‌باشد. ممکن است گفته شود بر این اساس نباید هیچ‌گاه پیامبری پایان پذیرد، زیرا همواره نیازها در تغییرند و نیاز جدید، دین جدیدی می‌خواهد. در پاسخ باید گفت درست است که نیازها در تغییرند، اما این‌گونه نیست که همه‌ی نیازها تغییر کند. نیازها بر دو دسته‌اند:

۱) نیازهای اولی و اساسی؛

۲) نیازهای ثانوی و فرعی.

نیازمندی‌های اولی نیازهایی هستند که از عمق وجود انسان سرچشمه می‌گیرند. این نیازها در برگیرنده‌ی مسائل جسمانی و روحانی، هر دو، هستند. نیازهایی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، همسر، امنیت و بهداشت (که جسمانی هستند) و نیازهایی مانند زیبایی، پرستش، احترام، تربیت و تعلیم (که روحانی و معنوی هستند) و نیازهایی همچون معاشرت، تعاون، آزادی، تجارت و مبادله (که از نیازهای اجتماعی‌اند)، از نیازهای اولیه به شمار می‌روند. اما نیاز به تکنولوژی جدید، اتومبیل، هواپیما، کشتی، جنگ افزار پیشرفته، آسمان خراش و... از نیازهای ثانوی هستند که خود آنها از نیازهای اولیه ناشی می‌شوند. این دسته‌ی دوم در زمان‌های متفاوت تغییرات جدی پیدا می‌کند، بر خلاف دسته‌ی اول که نه کهنه می‌شوند و نه از بین می‌روند (صادقی، ۱۳۸۲، ۲۳۲-۲۳۳).

ثابت بودن نیازهای اولیه و اساسی بشر ریشه در تمایلات فطری انسان‌ها دارد، که تغییر ناپذیرند و دین نیز یکی از آنهاست.

شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

معلوم شد اندیشه‌ی ختم نبوت بر این پایه است که اولاً مایه‌ی دین در سرشت بشر نهاده شده است. سرشت همه‌ی انسان‌ها یکی است. سیر تکاملی بشر یک سیر هدف‌دار و بر روی یک خط مشخص و مستقیم است. از این رو، حقیقت دین، که بیان‌کننده‌ی خواست‌های فطرت و راهنمای بشر به راه راست است، یکی بیش نیست. ثانیاً یک طرح به شرط فطری بودن، جامع

بودن، کلی بودن و به شرط مصونیت از تحریف و تبدیل و به شرط حسن تشخیص و تطبیق در مرحله ی اجرا می تواند برای همیشه رهنمون و مفید ما در طرح ها و برنامه ها و قوانین جزئی بی نهایت واقع گردد (مطهری، ۱۳۷۵، ۲۹).

### ۷) نقش شخصیت پیامبر ﷺ در خاتمیت

در تحلیل ختم نبوت به هیچ رو نباید شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را نادیده گرفت. بی تردید عظمت پیامبر اکرم، مهم ترین نقش را در دریافت پیام جاودانه ی هدایت و سعادت بشر داشته است. به همین دلیل است که در بیشتر تحلیل هایی که عارفان برای ختم نبوت ارائه داده اند، بر نقش پیامبر اکرم ﷺ و اکمیت او در مراتب وجودی تأکید شده است (شریفی، ۱۳۸۴، ۴۶). بنابراین، کسی می تواند سزاوار مقام خاتم الانبیایی باشد که: «از نشئه ی ناسوت و طبیعت گذر کرده و به قلمرو ملکوت و از آنجا به جبروت بار یافته باشد و از لوح محفوظ و ام الكتاب و کتاب مبین بهره برده و به خزائن الهی وارد و دو قوس نزول و صعود وجود را طی کرده و در مقام او آدنی به لقاء الله نائل گردیده باشد. زیرا هر اسوه ای به مقدار راهی که پیموده متأسیان خود را راه می نماید؛ او اسوه ای است که با عروج به جایگاه قدس ربوبی اشراف شهودی بر عوالم وجودی پیدا کرده و از این طریق کامل ترین قوانین را برای سلوک بندگان خدا، به آنها ابلاغ می نماید.»

### جایگاه ائمه اطهار علیهم السلام در بیان معارف اسلامی و احکام دینی

با توجه به این که پس از پیامبر اکرم ﷺ، حیثیت پیامبری ختم گردید و هیچ کس از این پس واجد چنان موقعیتی نخواهد بود و از این رو، همه ی کسانی که پس از ایشان می آیند، در حوزه ی نبوت آن حضرت عمل خواهند کرد و حق تخطی از این حوزه را ندارند، بنابراین، به طور مستقل شخصیت هیچ کس نیز پشتوانه ی سخن وی نخواهد بود و به حکم «لا نبی بعدی» هیچ کس حتی ائمه اطهار مرتبت

و مأموریت پیامبری ندارند.

بی‌درنگ، این سؤال خود نمایی می‌کند که پس نقش ائمه معصوم شیعه علیهم‌السلام در حوزه‌ی تبلیغ و تبیین و تشریح احکام و معارف اسلامی چیست و آن حضرات در این میان از چه جایگاهی برخوردارند؟ پاسخ این پرسش را با توجه به نظر شیعه این گونه می‌توان داد که یکی از ویژگی‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تبیین احکام الهی بود؛ یعنی وقتی مردم می‌خواستند وظیفه‌ی دینی خود را بدانند به ایشان مراجعه می‌کردند و آنچه را در قرآن به وضوح و تفصیل نیامده است از آن حضرت می‌پرسیدند. اینک آیا با ختم نبوت و وفات نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمل به این وظیفه‌ی مهم نیز در پی ختم نبوت روی در نقاب خاک می‌کشد و خاتمه می‌یابد؟

پاسخ شیعه این است که همه‌ی آنچه را اسلام در نظر داشته از احکام و معارف و دستورات برای مردم بیان کند، همان نیست که در ظاهر قرآن آمده و یا حتی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مردم فرموده، چرا که قرآن به بیان کلیات و اصول اکتفا کرده و زمان محدودی که پیامبر اکرم در میان مردم حضور داشتند اجازه نمی‌داد که همه‌ی آنچه از دستورات اسلام برای مردم لازم است، بگویند. از این رو، ایشان همه‌ی آنچه را که از دستورات اسلام باید به مردم گفته شود به حضرت علی علیه‌السلام که تربیت یافته‌ی دامن نبوت بودند، تعلیم دادند. روشن است که معنای سخن مزبور این نیست که خدا دینش را ناقص فرستاده یا پیامبرش آنها را ناقص بیان کرده، بلکه معنایش این است که آنچه را پیامبر بیان کرده همه‌ی آنها بی‌نبوده که به عموم مردم فرموده‌اند؛ زیرا، دست کم، بسیاری از احکام چون موضوعاتشان در عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح نشده بوده، بیان نگردیده و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه‌ی دستورات الهی را به حضرت علی علیه‌السلام منتقل کردند، و بیانش را به عهده‌ی ایشان گذاشتند و از طریق حضرت علی علیه‌السلام نیز به ائمه پس از ایشان منتقل شد.

درست به همین دلیل است که مسأله‌ی عصمت ائمه اطهار علیهم‌السلام مطرح

می‌شود؛ یعنی هر آنچه از احکام الهی توسط حضرات معصوم گفته می‌شد، بدون هیچ‌گونه خطا و اشتباهی بود، و از این رو، به حکم این که ائمه معصوم از سینه‌ی نبوت ارتزاق کرده‌اند و از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور بیان احکام الهی شده‌اند، سخنشان از حجیتی منبث از حجیت منبث از حجیت کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخوردار است؛ چرا که به موجب آیات قرآنی و احادیث متواتر مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه، ائمه معصوم علیهم السلام از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان سرچشمه و مرجع تربیت و تعلیم عمومی معرفی شده‌اند. تنها تفاوتی که بین ائمه اطهار علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد، این است که مرتبه‌ی نبوت را ائمه اطهار ندارند، و از این رو، هر چه می‌گویند در دایره‌ی کتاب الهی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وحی شده؛ نه می‌توانند چیزی بر آن بیفزایند که مورد رضایت خدا نباشد و نه می‌توانند چیزی از آن کم کنند. بدین سان، هر چه درباره‌ی احکام الهی می‌گویند عین حق است و بدین روی، از نظر شیعه، اطاعتشان واجب و لازم است؛ همان‌گونه که اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب می‌باشد (مصباحی، ۱۳۸۰، ۱۶۷-۱۶۸).

### روشنفکران دینی و مقوله‌ی خاتمیت

جریان روشنفکری دینی در فرایند تاریخی خود، بسیاری از تحصیل‌کردگان علوم جدید را در بر می‌گیرد. در تحلیل ماهیت این جریان به جرأت می‌توان گفت که روشنفکران دینی عموماً کسانی بوده‌اند که در سایه‌ی تعالیم برآمده از دنیای مدرن به فهم دین همت می‌گماشتند. روشنفکران دینی ما، عموماً، به ابزارهایی مجهز بوده‌اند که از دل مدرنیته سر بر آورده است. این‌گونه بود که برخی با استمداد از روش‌شناسی علوم تجربی به سراغ درک دین رفتند؛ برخی دیگر متدلوژی علوم انسانی را پیشه کردند و برخی دیگر نیز رهیافت متافیزیکی دنیای نو را به استخدام در آوردند، تا از زاویه‌ی آن به مقولات قدسی دین نقب بزنند. اما این روشنفکران، علی‌رغم تفاوت ابزار، در یک موضع اشتراک نظر داشتند. روشنفکران ما، عملاً، در پی آن بوده‌اند که روایتی عرفی و در محدوده‌ی خرد

انسانی از دین عرضه کنند. مقوله‌ی بعثت نیز این گونه در چنبره‌ی دیدگاه‌های انسان مدار قرار گرفت. بر این اساس، برخی بعثت را به شیوه علوم تجربی، فوران قوای شیمیایی و دماغی یک نابغه به شمار آوردند.

آنچه در تمامی این تبیین‌ها مستقر است، رویکرد ذهنی و انسانی به مقوله‌ی بعثت است؛ گویی این پدیده، تماماً، محصول فعالیت‌های ذهنی - روانی یک فرد است و هیچ نقشی برای عامل الوهی و قدسی نمی‌توان قائل شد (کاضمی، ۱۳۸۰، ۷۴).

### خاتمیت از دیدگاه اقبال لاهوری

می‌توان گفت بایی که اقبال لاهوری برای درک روشنفکران دینی گشود، هنوز هم برای روشنفکران محل تأمل است. گمان می‌رود که نقد دیدگاه اقبال، به طور ضمنی نقد سایر روشنفکران مسلمان را نیز در پی داشته باشد. اقبال لاهوری فیلسوف است و در کتاب *احیای فکر دینی در اسلام* سعی می‌کند مبانی و مفروضات نگرش روشنفکران به دین را تمهید و تدارک کند.

رهیافت اقبال به مقولات دینی، از جمله بعثت و خاتمیت، رهیافتی عمیقاً متأثر از مبانی مدرنیته است. اقبال معتقد است که بعثت، نقطه‌ی به در آمدن انسان از کودکی و طفولیت است، گویی او بر آن است که بشر، زمانی به مدد وحی و عامل غیبی به دانایی دست می‌یافت، اما پس از بعثت، بی‌اعتنا به یاری الوهیت نیز می‌تواند به یافته‌ها و کشفیات عقلی خود تکیه کند. او معتقد است که با بعثت، عقل و ملکه‌ی تفکر انتقادی در انسان تکوین می‌یابد و می‌تواند، از این پس، بر چوب دست عقل بشری تکیه زند و مشکلات خویش را از پیش پای بر دارد. مطالب اقبال لاهوری پیرامون خاتمیت در سه محور قابل جمع بندی است:

۱) اقبال لاهوری سخن خود را در باب خاتمیت از سرشت وحی آغاز می‌کند. وی در سخنان خود از سرشت وحی، نوعی دیدگاه تجربه‌ی دینی و از سنخ غریزه را در نظر گرفته است. اقبال لاهوری این مسأله را در چارچوب اندیشه‌ی

برگسونی و تجربه‌گرایی دینی طرح می‌کند؛ از این حیث که متأثر از فلسفه حیات برگسون (Bergson) است، وحی را از نوع غریزه می‌داند و از حیث دیگر، از سنت تجربه‌ی دینی که در آثار شلایرماخر و ویلیام جیمز شکل گرفته، رنگ پذیرفته و وحی را نوعی تجربه معرفی می‌کند.

پیامبر را می‌توان همچون نوعی از «خود آگاهی باطنی» تعریف کرد که در آن «تجربه‌ی اتحادی» تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه‌ای به آنها بدهد. در شخصیت وی، مرکز محدود زندگی در عمق نامحدود خود فرو می‌رود، تنها به این قصد که بار دیگر با نیروی تازه ظاهر شود و کهنه را براندازد و خط سیرهای جدید زندگی را آشنا سازد (اقبال لاهوری، ۴۴).

بنابراین نبوت و پیامبری نوعی تجربه‌ی دینی است و از این جهت هیچ فرقی میان پیامبران و عارفان وجود ندارد. تنها اختلاف (روان‌شناختی) که در بیان این دو نوع خود آگاهی پیامبران و عارفان هست این است که عارف نمی‌خواهد پس از آرامش و اطمینانی که با «تجربه‌ی اتحادی» پیدا می‌کند به زندگی این جهانی بازگردد، در حالی که پیامبران دغدغه‌ی اصلاح جامعه را در سر دارند و تنها به نجات خود بسنده نمی‌کنند. از این رو، بازگشت پیامبر جنبه‌ی خلاقیت و ثمربخشی دارد.

۲) اقبال لاهوری با تأثیرپذیری از تحلیل اگوست کنت (بنیان‌گذار مکتب پوزیتیویسم) از مراحل تاریخ، معتقد بود که پیامبران متعلق به دوران حاکمیت غریز هستند. طرح تکامل کنت در زمینه‌ی تحول اندیشه‌ی بشری (قانون سه مرحله‌ای) عبارت است از:

- الف - مرحله‌ی خداشناسی (کلامی)، که بر اساس آن تفکر درباره‌ی جهان تحت سلطه‌ی ملاحظات فوق طبیعی، دین و خدا قرار دارد.
- ب - مرحله‌ی ما بعدالطبیعی (فلسفی)، که توسل به نیروهای فوق طبیعی

با اندیشه‌ی فلسفی درباره‌ی ذات پدیده‌ها، و نیز توسعه‌ی ریاضیات، منطق و دیگر نظام‌های فکری غیر جانب‌دارانه جایگزین می‌شود.

ج - مرحله‌ی اثباتی (علمی)، که علم یا مشاهده‌ی دقیق واقعیت‌های تجربی و آزمایش روشمند نظریه‌ها، شیوه‌های مسلطی برای متراکم ساختن معرفت می‌شود (همیلتون، ۱۳۷۷، ۳۸).

بر این اساس، اقبال لاهوری اعتقاد داشت که:

۱) بشر دوران کودکی و دوران بزرگسالی خود را تجربه کرده است. آدمی در دوره‌ی کودکی تحت فرمان شهوت و غریزه است و در دوره‌ی بزرگسالی و پس از بلوغ، تحت حاکمیت عقل، که تنها همان سبب تسلط وی بر محیط است، و چون عقل تولد یافت، باید آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت، تقویت کند. بنابراین در دوره‌ی جدید (بزرگسالی بشر) چیزی به نام خرد استقرایی (inductive reason). پا به عرصه گذاشته است که انسان را بر طبیعت و محیط اطرافش چیره ساخته و به جای غرایز نشسته است (اقبال لاهوری، همان، ۱۴۵).

۲) پیامبری، نوعی انرژی روانی است که به وسیله‌ی آن در اندیشه‌ی فردی و انتخاب راه زندگی، از طریق پیروی از دستورها، داوریه‌ها، انتخاب‌ها و راه‌های عمل حاضر و آماده، صرفه جویی می‌شود؛ اما در دوره‌ی جدید با تولد عقل و ملکه‌ی نقادی - که عصر سیطره‌ی غریزه به پایان رسیده است - بساط وحی برچیده و نبوت متوقف می‌شود. بنابراین وحی و پیامبری متعلق به دوران سیطره‌ی غریزه است؛ چراکه وحی نوعی غریزه است.

۳) پیامبر اسلام ﷺ میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود، به جهان قدیم تعلق دارد، و از آنجا که پای روح الهام وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است (همان، ۱۴۶). به عبارت دقیق‌تر، منبع وحی همان غریزه است، که در جهان قدیم حاکمیت داشت و محتوای آن تأکید بر خرد استقرایی دارد. به نظر اقبال لاهوری، ظهور و ولادت اسلام، همان ظهور و ولادت عقل برهانی و استقرایی است که اسلام با این کار،

بشر را از دوره ی کودکی (یعنی سلطه ی غرایز) به مرحله ی بلوغ و بزرگسالی (یعنی تحت فرمان عقل) رساند.

۳) از نظر اقبال لاهوری، اندیشه ی خاتمیت را نباید به این معنا گرفت که در سرنوشت نهایی زندگی، عقل کاملاً به جای عاطفه نشسته است؛ چنین چیزی نه امکان پذیر است و نه مطلوب. ارزش عقلانی و پیامد اندیشه ی خاتمیت، این است که نسبت به هر تجربه ی باطنی (عرفانی)، نگرشی انتقادی فراهم می آورد؛ چراکه حجیت و اعتبار ادعای شخص مبنی بر این که با عالم فوق طبیعت ارتباط دارد، به پایان رسیده است.

کار این اندیشه آن است که در برابر ما چشم انداز تازه ای از معرفت، در میدان تجربه ی درونی می کشاید. این کار نیمی از شعار مسلمانی است، و به کار نیم آن می نماند که با برهنه کردن نیروهای طبیعی از لباس خالقیتی که فرهنگ های کهن بر آن پوشانده بودند، اسلام روح مشاهده از روی نقادی در تجربه ی خارجی را ایجاد کرده و آن را پرورش داده است. بنابراین، به تجربه ی باطنی و عارفانه، هر اندازه هم که غیر عادی و غیر متعارفی باشد، اکنون، باید به چشم یک تجربه ی کاملاً طبیعی نظر شود و مانند سیماهای دیگر تجربه ی بشری، نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد (اقبال، همان، ۱۴۷).

به اعتقاد اقبال لاهوری اگر ارتباط شخصی با عالم فوق طبیعت قطع شود، پس این تجارب را هم باید تجاربی زمینی و طبیعی محسوب کرد و این تجارب را - بر خلاف تجارب پیامبران - مورد نقادی و ارزیابی قرار داد. شاهد بر این مطلب، سخنان پیامبر به ابن صیاد است. و به همین خاطر است که وظیفه ی تصوف در اسلام، تنظیم و تنسیق تجارب عرفانی بوده است.

### ملاحظات پیرامون دیدگاه اقبال

اولین اشکال این تفسیر از خاتمیت این است که با صریح روایات، که احکام



اسلامی را جاودانه دانسته و نیاز بشر را به دین امری همیشگی به شمار آورده است، منافات دارد. چنانکه با آیات مربوط به خاتمیت نیز سازگار نیست. طبق آن آیات، قرآن پیوسته کتاب هدایت‌گر و مندر خواهد بود. در این صورت چگونه می‌توان پذیرفت که کار هدایت‌گری دین پایان یافته است؟!

ثانیاً، طبق این تفسیر، باید از روز طلوع اسلام و نزول قرآن، کار دین پایان یافته باشد، در حالی که طرفداران نظریه‌ی مزبور آن را به دوره‌ی جدید که بشر، قرون وسطی را پشت سر گذاشته و وارد عصر علم و عقل تجربی شده است باز می‌گردانند. باید پرسید: «این مطلب را از کدام آیه یا حدیث و یا دلیل عقلی استفاده کرده‌اید؟». وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتمیت دین را اعلام می‌کند، مفادش این است که با نبوت او دین پایان یافته است، ولی طبق تفسیر یاد شده این امر به حدود ده قرن بعد مربوط می‌شود. در این صورت پیامبر می‌باید بگوید، در آینده دین پایان خواهد یافت، بلکه تاریخ دقیق و یا لاقلاً زمان تقریبی آن را بیان کند. ثالثاً بت پرستی حتی به شکل قدیمی و ابتدایی آن امروزه همچنان در جوامع بشری (اعم از صنعتی و غیر صنعتی) وجود دارد. پس هنوز هم به دین نیاز است. گذشته از این، اشکال جدید بت پرستی بسی گمراه‌کننده تر از اشکال قدیمی و ابتدایی آن است.

رابعاً مگر دین در چند اصل اخلاقی بدیهی خلاصه می‌شود که به دلیل بدیهی بودن آنها، بشر را بی‌نیاز از دین بدانیم. این اصول، همیشه از بدیهیات بوده است، و اختصاص به بشر جدید ندارد. اگر بدهت آنها را دلیل بر بی‌نیازی بشر از دین بدانیم، نتیجه‌ی آن انکار اصل دین و نبوت خواهد بود؛ چنان که برخی از منکران نبوت و دین به همین مطلب استناد کرده‌اند (ربانی گلیپایگانی، ۱۳۷۹، ۷۴-۷۵).

شهید مطهری هم چهار انتقاد اساسی را بر نظریه‌ی اقبال لاهوری مطرح می‌کند، که از میان این انتقادات، سه موردش را می‌توان نوعی تهافت و تناقض درونی در دیدگاه اقبال لاهوری دانست؛ چرا که اقبال لاهوری از پذیرش چنین

نتایجی در مواضع دیگرش خودداری می‌ورزد و خودش نیز آنها را قبول ندارد.  
 (۱) این که اقبال لاهوری وحی را از سنخ غریزه دانسته است، اشتباه است:

غریزه، همان طور که اقبال لاهوری خود توجه دارد، یک خاصیت صدرصد طبیعی (غیراکتسابی) و ناآگاهانه و نازل تر از حس و عقل است که قانون خلقت در مراحل اول حیاتی حیوان در حیوانات قرار داده است. با رشد هدایت‌های درجه‌ی بالاتر (حس و عقل) غریزه ضعیف می‌شود و فروکش می‌کند. اما وحی، به عکس، هدایتی مافوق حس و عقل و... در اعلا درجه «آگاهانه» است؛ جنبه‌ی آگاهانه بودن وحی، به درجات غیرقابل توصیفی بالاتر از حس و عقل است (مطهری، ۱۳۸۴، ۱۹۲).

مرحوم مطهری سپس تأسف می‌خورد که چرا با وجود ارادت اقبال لاهوری به عرفا، به ویژه مولوی، در نظریه‌ی آنها بیشتر دقت و تعمق نکرد تا این نکته را دریابد که وحی از نوع غریزه نیست؛ روح و حیاتی است برتر از روح و حیات عقلانی.

(۲) از دیدگاه استاد مطهری، لازمه‌ی تبیین اقبال لاهوری از خاتمیت این است که نه تنها به وحی جدید و پیامبری جدید نیازی نیست، بلکه به راهنمایی وحی هم مطلقاً نیازی نیست؛ چرا که هدایت عقل تجربی، جانشین هدایت وحی است. اگر تبیین اقبال لاهوری صحیح باشد، این تبیین مستلزم «ختم دیانت» است، نه «ختم نبوت» و کار وحی تنها اعلام پایان دوره‌ی دین و آغاز دوره‌ی عقل و علم است. در حالی که:

این مطلب نه تنها خلاف ضرورت اسلامی است، بلکه مخالف نظریه خود اقبال لاهوری است. تمام کوشش‌ها و مساعی اقبال لاهوری در این است که علم و عقل برای جامعه‌ی بشر لازم است اما کافی نیست. بشر به دین و ایمان مذهبی همان اندازه نیازمند به اصول ثابت و فروع متغیر است و کار «اجتهاد اسلامی» کشف انطباق فروع بر اصول است (همان، ۱۸۹).  
 طبق گفته‌ی شهید مطهری، اقبال لاهوری از یک سو بر وحی، به عنوان معرفتی متخذ از غریزه و تجربه‌ی باطنی و پیوند آن به عصر قدیم، تأکید می‌ورزد

که نتیجه‌ی آن نفی کلی نیاز بشر به وحی و ختم دیانت است و از سوی دیگر، بر عنصر حرکت در ساختمان اسلام براساس تداوم اجتهاد تصریح می‌کند که لازمه‌ی آن ضرورت وحی در دوره‌ی جدید است، در حالی که این دو با هم ناسازگارند. در واقع استاد مطهری از عدم انسجام درونی در تفکر اقبال لاهوری پرده برمی‌دارد.

۳) اقبال لاهوری معتقد بود که دیگر ادعای هیچ کس را مبنی بر این که با عالم فوق طبیعت ارتباط دارد، نمی‌توان پذیرفت و دوران تجارب درونی و عرفانی به پایان رسیده است، اما استاد مطهری بر آن است که، اگر نظریه‌ی اقبال لاهوری درست باشد، باید با تولد عقل تجربی، آن چیزی که اقبال لاهوری آن را «تجربه‌ی درونی» می‌نامد (مکاشفات اولیاءالله) نیز پایان یابد؛ چون فرض بر این است که این امور از نوع غریزه‌اند و با ظهور عقل تجربی، غریزه - که راهنمایی از بیرون است - فروکش می‌کند، و حال آن که خود اقبال لاهوری تصریح می‌کند که تجربه‌ی باطنی برای همیشه باقی است و از نظر اسلام تجربه‌ی درونی یکی از منابع سه‌گانه معرفت (یعنی طبیعت، تاریخ و تجربه‌ی درونی) است (همان، ۱۹۰). از دیدگاه اقبال لاهوری تجارب عرفانی و باطنی، دیگر تجاربی کاملاً طبیعی‌اند و مانند دیگر تجارب بشری، نقادانه، مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرند.

به نظر شهید مطهری مقصود اقبال لاهوری این است:

با پایان یافتن نبوت، الهامات و مکاشفات و کرامات اولیاءالله پایان نیافته است، ولی حجیت و اعتبار گذشته‌ی آنها پایان یافته است. در گذشته، که هنوز عقل تجربی تولد نیافته بود، معجزه و کرامت یک سند کاملاً طبیعی و قابل قبول و غیرقابل تشکیک بود، ولی بشر رشد یافته و به کمال عقلانی رسیده است. برای (بشر دوره‌ی ختمیه) این امور، دیگر حجیت و سندیت ندارد و مانند هر حادثه و پدیده‌ی دیگر باید مورد تجربه‌ی عقلانی قرار گیرد. عصر قبل از خاتمیت، عصر معجزه و کرامت بود. یعنی معجزه و کرامت عقل‌ها را تحت

نفوذ خویش قرار می‌داده است؛ ولی عصر خاتمیت عصر عقل است. عقل، مشاهده‌ی کرامت را دلیل بر چیزی نمی‌گیرد، مگر آن که با معیارهای خود صحت و اعتبار یک حقیقت کشف شده از راه الهام را کشف کند (همان، ۱۹۱).

شهید مطهری در مقابل، سخن اقبال لاهوری را، چه از نظر دوران پیش از خاتمیت و چه از نظر دوران بعد از خاتمیت قابل خدشه می‌داند و از قرآن مجید به عنوان معجزه‌ی جاویدان خاتم پیامبران سخن می‌گوید:

پیامبران پیشین از قبیل ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام، که هم کتاب آسمانی داشته‌اند و هم معجزه، زمینه‌ی اعجازشان چیزی غیر از کتاب آسمانی شان بوده است؛ از قبیل تبدیل شدن آتش سوزان به «برد و سلام» یا ازدها شدن چوب خشک و یا زنده شدن مردگان. بدیهی است که هر کدام از این معجزات امری موقت و زودگذر بوده است، ولی زمینه‌ی معجزه‌ی خاتم پیامبران، خود کتاب اوست. کتاب او در آن واحد، هم کتاب است و هم برهان رسالتش و به همین دلیل، معجزه‌ی ختمیه بر خلاف سایر معجزات، جاویدان و باقی است، نه موقت و زودگذر (همان، ۱۹۴).

## نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گذشت می‌توان به نتایج ذیل دست یافت:

- ۱) خاتمیت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از اصول اساسی و ضروری دین مبین اسلام است، که آیات و روایات فراوانی بر آن دلالت می‌کنند.
- ۲) در تحلیل ختم نبوت باید به این نکته توجه داشت که جریان نبوت، جریان واحدی است، هم از این جهت که همه‌ی انبیا از طرف خدای واحد مبعوث شده‌اند و هم از این نظر که اساس دعوت انبیا اساس واحدی است. علاوه بر این، هر یک از آنها دارای شریعت و منهج خاص بوده است.
- ۳) از آنجا که نیاز به تجدید شرایع و آمدن پیامبر جدید، علل متعددی دارد،

نمی‌توان فقط یک عامل را برای تجدید رسالت برشمرد. مهم‌ترین عواملی که در این نوشتار مورد تحلیل قرار گرفت، عبارتند از: تحریف، نقص، تغییر نیازها، نیاز به تفسیر، امامت، اجتهاد.

۴) تبیین اقبال لاهوری و پیروانش از ختم نبوت، تبیینی نادرست است و لازمه‌ی سخن وی آن است که بشر پس از دوران خاتمیت، نیاز به تعالیم دینی ندارد.

## منابع و مأخذ

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) اقبال لاهوری، محمد (بی‌تا)، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، رسالت قلم.
- ۳) جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، شریعت در آینده‌ی معرفت، قم، نشر اسراء.
- ۴) ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۹)، جامعیت و کمال دین، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
- ۵) شریفی، احمد حسین (۱۳۸۴)، خاتمیت، امامت و مهدویت، انتشارات صهبای یقین، چاپ اول.
- ۶) صادقی، هادی (۱۳۸۲)، درآمدی بر کلام جدید، مؤسسه‌ی فرهنگی طه، چاپ اول.
- ۷) فتحعلی، محمود، و دیگران (۱۳۸۱)، درآمدی بر مبانی اندیشه اسلامی، قم، انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.
- ۸) کاظمی، جمال (۱۳۸۰)، روشنفکران دینی و مسأله‌ی خاتمیت، بازتاب اندیشه، ش ۱۹.
- ۹) مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷)، آموزش عقاید، قم، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۱۰) مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۹)، راه و راهنماشناسی، انتشارات مؤسسه‌ی امام خمینی علیه السلام.

- ۱۱) مصباحی، عبدالله (۱۳۸۰)، باورهای دینی در آینه‌ی خرد، مؤسسه‌ی اندیشه و فرهنگ دینی، چاپ اول.
- ۱۲) مطهری، مرتضی (۱۳۸۱)، خاتمیت، انتشارات صدرا، چاپ پانزدهم.
- ۱۳) مطهری، مرتضی (۱۳۷۵)، ختم نبوت، مجموعه‌ی آثار، ج ۳، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۴) مطهری، مرتضی (۱۳۸۴)، وحی و نبوت، مجموعه‌ی آثار، ج ۲، تهران، انتشارات صدرا.
- ۱۵) نصری، عبدالله (۱۳۷۸)، انتظار بشر از دین (بررسی دیدگاه‌ها در دین شناسی معاصر)، مؤسسه‌ی فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
- ۱۶) نصری، عبدالله (۱۳۷۶)، مبانی رسالت انبیا در قرآن، انتشارات سروش، چاپ اول.
- ۱۷) همیلتون، ملکم (۱۳۷۷)، جامعه شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، انتشارات تبیان.